

بررسی تطبیقی فلسفه امامت از منظر شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی

* محمدصادق علی پور

** حسن یوسفیان

چکیده

مکتب تشیع یکی از مهم‌ترین مکاتب اسلامی است که یکی از ارکان مهم آن، نظریه امامت است. در طول تاریخ، اندیشمندان شیعه برای اثبات این نظریه استدلال‌های مختلفی از جمله استدلال‌های عقلی ارائه کرده‌اند. هدف این نوشتار، بررسی استدلال‌های عقلانی متکلمان مکتب بغداد (شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی) است؛ دانشمندانی که از مشهورترین متکلمان و فقیهان شیعه‌مذهب به‌شمار می‌روند. بدین‌منظور ضمن روشن کردن معنای امامت در اندیشه تشیع، به بررسی تطبیقی تعریف‌های متکلمان مورد بحث پرداخته، با تعیین ارکان امامت، توانایی هر استدلال در این خصوص مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی

امام معصوم، قاعده لطف، تکلیف بمالایطاق، عصمت، فلسفه امامت، نظریه امامت.

* دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

msalipour@yahoo.com.

hasanusofian@gmail.com

** استادیار مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

تاریخ تأیید: ۸۹/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۸۹/۱/۱۵

طرح مسئله

از آنجاکه امامت نقطه کانونی مکتب تشیع به حساب می‌آید، متفکران و عالمان شیعه کوشیده‌اند ضمن ارائه استدلال‌های گوناگون، این امر را به اثبات برسانند. متکلمان مکتب بغداد (شیخ مفید «م ۴۱۳ ق»، سید مرتضی «م ۴۳۵ ق» و شیخ طوسی «م ۴۶۰ ق») از جمله مشهورترین متکلمان و فقیهان شیعه‌اند که در این راه قدم برداشته‌اند. آنها برای اثبات ضرورت وجود امام معصوم، افزون بر دلیل‌هایی که از قرآن و سنت ارائه داده‌اند، از اجماع و استدلال عقلی نیز بهره جسته‌اند.

هدف این نوشتار، تبیین و بررسی استدلال‌های عقلی آنها برای اثبات ضرورت وجود امام است. در مرحله اول، تعریف امام از منظر آیات و روایات مورد توجه بوده و در ضمن بررسی آن دیدگاه متکلمان مکتب بغداد مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. در مرحله دوم، استدلال‌های آنها تبیین شده، به نقد و ارزیابی آن همت گماشته خواهد شد.

مرحله اول: تعریف امام

در این بخش به منظور دستیابی معنای صحیح امامت در اندیشه تشیع، ابتدا روایاتی را که ناظر به تعریف امام و امامت می‌باشد مورد توجه قرار می‌گیرد و در ادامه، ضمن تبیین معنای امام از منظر روایات، معانی ارائه‌شده در آثار متکلمان مکتب بغداد مورد توجه قرار گرفته، به نقد و بررسی استدلال‌ها پرداخته خواهد شد.

۱. سیمای امام در آیات و روایات

واژه امام از ریشه «ام» بر وزن فَعَلَ، در اصل به معنای «قصد کردن» است و در همه مشتقات آن این معنا حفظ شده است. (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۴۶) این واژه دوازده بار در قرآن کریم به صورت مفرد و جمع به کار رفته است (فؤاد عبدالباقی، ۱۳۷۴: ۱۰۳) و در تمام این کاربردها به معنای امری است که آن را قصد می‌کنند و از آن تبعیت می‌نمایند. (ابن منظور، ۱۹۹۶: ۱ / ۲۱۳؛ طریحی، ۱۳۶۲: ۱۰ / ۶)

در روایات اسلامی، ابعاد مختلف وجود امام مورد توجه قرار گرفته و تعریف‌هایی

براساس آن ارائه شده است. در بعضی از این روایات، امام، خلیفه الهی معرفی شده (کلینی، بی تا: ۱ / ۱۹۳، ح ۱) و در برخی دیگر (همان: ۱ / ۱۷۱، ح ۳) که در آن به جایگاه اجتماعی امام توجه شده است، امام، جانشین پیامبر اسلام ﷺ خوانده شده است. همچنین در روایاتی به جایگاه وجودی آنها در عالم خلقت اشاره شده است. (همان: ۱ / ۱۹۴، ح ۲) طبق برخی از احادیث امام موجودی است که پیش از هر آفریده‌ای، همراه و پس از او قرار دارد. (همان: ۱ / ۱۷۷، ح ۴) این ویژگی، امام را در جایگاهی قرار می‌دهد که وجودش امان زمین و مایه بقا و استمرار آن باشد. امام صادق ﷺ در حدیثی (همان: ۱۷۸ / ح ۴، ۸ و ۱۰) این خصوصیت را مورد توجه قرار داده‌اند.

همچنین علی ﷺ نیز در نهج البلاغه می‌فرماید: «امام همیشه در عالم وجود دارد؛ آشکار باشد یا پنهان.» (سید رضی، ۱۳۷۱: ح ۱۴۷) خصوصیات وجودی امام، او را در جایگاه منحصر به فردی در عالم قرار می‌دهد؛ (کلینی، بی تا: ۱ / ۲۰۰، ح ۱) به طوری که او را به قلب عالم و محور اساسی آن تبدیل می‌کند. روایات دیگری این موجود یگانه را سرچشمه همه فضائل معرفی کرده، او را در مسند خلیفه الهی می‌نشانند (همان: ۱ / ۱۹۳، ح ۱ و ۲)؛^۵ خلیفه‌ای که با قدرتی الهی، قادر به تصرف در همه هستی است و بر همه حوادث آن نظارت دارد. (همان: ۱ / ۱۹۱، ح ۲)^۶

دستیابی به تعریفی جامع از امام، در گرو یافتن خصوصیتی است که مقوم معنای او باشد؛ به طوری که بودن یا نبودن آن، در امام شدنش تأثیرگذار باشد. به نظر می‌رسد این

۱. النور في هذا الموضوع [علي] أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام (همان: ۱۹۵، ح ۶)؛ و الله متم الإمامة والإمامة هي النور و ذلك قوله عزوجل: «آمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا» قال: «النور هو الامام».

۲. قال ابو عبدالله ﷺ: الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق.

۳. قلت له: تبقي الأرض بغير امام؟ قال: لا.

۴. الامام واحد دهره، لا يدانيه أحد، ولا يعادله عالم، ولا يوجد منه بد.

۵. الأئمة خلفاء الله عزوجل في أرضه.

۶. نحن الأمة الوسطى و نحن شهداء الله على خلقه و حججه في أرضه.

خصوصیت، همان طور که مؤلف کتاب *بداية المعارف الالهية* خاطر نشان می‌کند، همان مقام خلافت الهی است که دایره آن تمام هستی را دربرمی‌گیرد. او در تعریف امام چنین می‌گوید: «فان الإمامة عند الشيعة، هي الخلافة الكلية الالهية...» (خرازی، ۱۴۱۸: ۲ / ۸) تعریف امامت به خلافت کلی الهی، شامل همه ویژگی‌هایی است که در روایات برای امام در نظر گرفته شده است و همه شئون او را دربرمی‌گیرد؛ شئونی که جایگاه او را، هم در نظام تکوین و هم در نظام تشریح نشان می‌دهد. از آنجاکه خلافت الهی امام، عام و فراگیر است، ولایت تکوینی و تشریحی او هم مطلق بوده، شامل همه امور می‌شود؛ عمومیتی که همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان را شامل می‌شود.

۲. امام و امامت در اندیشه متکلمان

شیخ مفید در *الافصاح فی الامامة* در پاسخ کسی که در مورد حقیقت امامت می‌پرسد، امامت را به معنای مقدم بودن در امری که موجب اطاعت از دارنده آن می‌شود، معرفی می‌کند.

به من در مورد [معنای] امامت خبر دهید. حقیقت آن در دین و عرف مردم چیست؟ در پاسخ گفته شد: امامت به معنای تقدم در چیزی است که موجب اطاعت از صاحب آن [می‌شود] و اقتدا به او در آنچه تقدم دارد، است. (مفید، ۱۴۱۲: ۸ / ۲۹ - ۲۷؛ حلی، ۱۴۰۷: ۳۲۴)^۱

او در کتاب *اوائل المقالات* نیز امامان را افرادی می‌داند که در اجرای احکام و جاری کردن حدود الهی و حفظ شریعت، جانشین انبیا هستند:

همانا امامان، قائم مقام انبیا در امضای احکام، اقامه حدود و حفظ شریعت و تأدیب مردم‌اند و مانند انبیا معصوم می‌باشند ... (مفید، ۱۴۱۲: ۴ / ۶۵)^۲

۱. أخبروني عن الامامة ما هي في التحقيق علي موضوع الدين و اللسان؟ قيل له: هي التقدم في ما يقتضي طاعة صاحبه و الاقتداء به في ما تقدم فيه.

۲. و اقول: ان الائمة القائمين مقام الانبياء - صلى الله عليه و آله - في تنفيذ الاحكام و اقامة الحدود و حفظ الشرائع و تأديب الانام معصومون كعصمه الانبياء ...

سید مرتضی نیز در کتاب *الحدود و الحقایق* امامت را ریاستی عام و فراگیر می‌داند؛ ریاستی که شامل همه امور دینی می‌شود: «الامامة رئاسة عامة في الدين بالاصالة لا بالنيابة عن من هو في دار التكليف.» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۴۱) ایشان در کتاب *السخیره* نیز عصمت، علمیت در احکام شریعت و سیاست، افضلیت، شجاعت و منصوص بودن را از ویژگی‌های امام ذکر می‌کند. (سید مرتضی، ۱۴۱۱ الف: ۴۲۹)

شیخ طوسی در کتاب *رسائل عشر* به معنای لغوی و اصطلاحی امام اشاره می‌کند. او واژه امام را در لغت به معنای «الگو» می‌داند و در اصطلاح، امام را کسی می‌داند که برای تدبیر امت و سیاست آن قیام می‌کند، از حریم جامعه دینی دفاع کرده، به جنگ با دشمنان برمی‌خیزد و ضمن تعیین ولایت امراء و قضات، به اقامه حدود می‌پردازد. (طوسی، بی تا: ۱۱۱)^۱ ایشان در کتاب *الاقتصاد* برای امام شش ویژگی برمی‌شمارد که عبارت‌اند از: عصمت، علم بودن در تمام مسائل، شجاعت، عاقل تر بودن از همه انسان‌ها، منصوص بودن و افضل بودن از همه مردم. (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۸۹)

۳. جمع‌بندی مباحث

از تعریف شیخ مفید استفاده می‌شود که او مرجعیت دینی و زعامت سیاسی را در تعریف امام دخیل می‌داند؛ زیرا قید قائم مقامی پیامبر ﷺ و تنفیذ احکام در تعریف او به مرجعیت دینی امام اشاره دارد و ویژگی اقامه حدود و تأدیب‌بندگان می‌تواند بر زعامت سیاسی امام دلالت داشته باشد. افزون بر این وی امامت را به معنای مقدم بودن در امری که موجب اطاعت از دارنده آن می‌شود، معرفی می‌کند؛ این اطاعت می‌تواند، هم در امور دینی و هم در امور اجتماعی مطرح باشد.

گرچه تعریف شیخ طوسی هم از موقعیت مشابهی برخوردار است، اما در تعریف سید

۱. و قولنا امام يستفاد منه امران: أحدهما انه مقتدي به في افعاله و اقواله من حيث قال و فعل لأن حقيقة الامام في اللغة، هو المقتدي به ... و الثاني أنه يقوم بتدبير الامة و سياستها و تأديب جناتها و القيام بالدفاع عنها و حرب من يعاديه و تولية ولاية من الامراء و القضاة و غير ذلك و اقامة الحدود علي مستحقيها.

مرتضی فقط به ذکر مرجعیت دینی امام بسنده شده و از زعامت سیاسی و ولایت تکوینی امام سخنی به میان نیامده است. با توجه به تعریف‌های یادشده و مقایسه آنها با تعریف برگرفته از روایات، این پرسش به ذهن می‌آید که عامل اصلی اختلاف در تعریف‌ها چیست و اساساً مؤلفه‌های اصلی دستیابی به تعریف جامع از امام چیست؟

چنانچه گذشت در روایات، امام به‌عنوان خلیفه الهی معرفی شده است. این درحالی است که شئون و وظایف دیگری هم برای امام ذکر شده است که براساس آن می‌توان خلافت الهی را درجه‌بندی کرد. امری که مورد توجه شهید مطهری هم بوده است. او در کتاب امامت و رهبری (مطهری، ۱۳۸۴: ۴ / ۸۵۰) امامت را دارای سه درجه می‌داند. اولین درجه ولایت تکوینی، سپس مرجعیت دینی و آخرین و پایین‌ترین درجه نیز، زعامت سیاسی است. از میان این درجات درجه اول و دوم، جزء جدایی‌ناپذیر امامت است و امام بدون آن دو صلاحیت امامت را نخواهد داشت. اما درجه سوم مبتنی بر وجود شرایط و زمینه مناسب است و در برخی شرایط، ممکن است امام فاقد زعامت سیاسی جامعه باشد؛ امری که مورد توجه سید مرتضی، شیخ طوسی و ملاصدرا نیز بوده است. (سید مرتضی، ۱۴۱۱ الف: ۴۰۹؛ طوسی، ۱۳۶۲: ۳۴۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷: ۵ / ۱۳۵)

برخلاف زعامت سیاسی که از ارکان تعریف امامت به‌شمار نمی‌رود، از دیدگاه روایات، ولایت تکوینی امری است مقوم امامت و از عناصر جدایی‌ناپذیر آن. این در حالی است که در هیچ‌یک از تعریف‌های متکلمان مکتب بغداد قرار نگرفته است. روشن است چنین امری نمی‌تواند ناشی از غفلت و بی‌توجهی آنها نسبت به روایات باشد؛ بلکه به‌نظر می‌رسد این اندیشمندان از سویی درصدد مماشات با اهل سنت بوده‌اند (خرازی، ۱۴۱۸: ۲ / ۹) و از سوی دیگر، با تأثیر از شرایط سخت زمانی و مکانی، وادار به ارائه چنین تعریفی از امامت شده‌اند؛ شرایطی که شیخ مفید را در زمان حیاتش دوبار مجبور به ترک شهر بغداد کرد (الامین، ۱۴۰۳: ۹ / ۴۲۱؛ کریمی‌زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۰ / ۱۸۰) و کتابخانه شیخ طوسی - که بارزترین عالم شیعی در زمان خویش بود - را به زبانه‌های آتش سپرد. (الامین، ۱۴۰۳: ۸ / ۲۱۳؛ محمدزاده، ۱۳۸۱: ۱۰ / ۱۷۴)

مرحله دوم: استدلال‌های متکلمان مکتب بغداد

استدلال‌های عقلی متکلمان برای اثبات ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام عبارتند از: قاعده لطف، محال بودن تکلیف بمالایطاق و نیاز شریعت به حافظ.

الف) استدلال از راه قاعده لطف

از آنجاکه وجود امام معصوم علیه السلام یکی از مصادیق لطف است، برای اثبات ضرورت وجود او با استناد به قاعده لطف، پیمودن دو گام مهم ضروری به نظر می‌رسد. گام اول، اثبات قاعده لطف و گام دوم، اثبات اینکه وجود امام معصوم علیه السلام یکی از مصادیق این قاعده می‌باشد.

یک. اثبات قاعده لطف**۱. اثبات وجوب لطف**

پیش از شروع بحث، توجه به این نکته ضروری است که در آثار سید مرتضی و شیخ طوسی، برای اثبات ضرورت وجود امام علیه السلام، به قاعده لطف استناد شده است؛ اما در آثار منسوب به شیخ مفید، این استدلال در *النکت الاعتقادیة* بیان شده است که به گفته محقق و مصحح این کتاب (مفید، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۰، «مقدمه مصحح»)، انتساب آن به شیخ مفید صحیح نبوده و کتاب حاضر اثر فخرالمحققین علامه حلی است. به نظر می‌رسد شباهت اسمی آن با «النکت فی مقدمات الاصول» که اثر شیخ مفید است، سبب این خطا شده باشد. از این رو چون در آثار قطعی شیخ مفید برای اثبات ضرورت وجود امام علیه السلام از قاعده لطف استفاده نشده است، در ضمن مباحث مربوط به قاعده لطف، به آثار ایشان هیچ استنادی نشده است.

۲. لطف مقتضای حکمت الهی

سید مرتضی در *السدخیره* (سید مرتضی، ۱۴۱۱ الف: ۱۹۰) و شیخ طوسی در *تمهید الاصول* (طوسی، ۱۳۶۲: ۲۰۸) و *الاقتصاد* (طوسی، ۱۴۰۰: ۷۸) لطف بر حکیم مطلق را واجب می‌دانند؛ زیرا عدم آن موجب نقض غرض از جانب او خواهد بود و چون نقض غرض از جانب حکیم محال است، پس لطف بر حکیم مطلق، واجب می‌شود.

صورت استدلال آنها را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

مدعا: لطف بر حکیم مطلق واجب است.

نقیض مدعا: لطف بر حکیم مطلق واجب نیست.

استدلال: (برهان خلف)

مقدمه یک: واجب نبودن لطف بر حکیم مطلق، مستلزم نقض غرض است.

مقدمه دو: نقض غرض از جانب حکیم مطلق، محال است.

نتیجه: واجب نبودن لطف بر حکیم مطلق، محال است.

از آنجا که پذیرش فرض خلف، امری محال است، این فرض نمی‌تواند صحیح باشد. از این‌رو بنا بر قاعده امتناع ارتفاع نقیضین، نقیض آن (لطف بر حکیم مطلق واجب است) که همان مدعای متکلمان است، صحیح خواهد بود و ادعای آنها اثبات می‌شود. حال در اینجا به بررسی هر یک از مقدمات این استدلال می‌پردازیم.

اول. بیان ملازمه مقدمه اول: خداوند متعال تکلیف‌های متعددی را بر بندگانش واجب کرده و انجام آنها را از آنان خواسته است. انسان در صورتی توانایی انجام تکلیف خود را دارد که شرایط لازم برای انجام آن فراهم باشد؛ در غیر این صورت نمی‌تواند تکلیف خود را انجام دهد. از این‌رو چنانچه انجام تکلیفی در گرو فراهم‌شدن شرایط و مقدماتی باشد که امکان تحقق آن از سوی خدا وجود داشته باشد و خداوند آن را فراهم نکند، این امر منجر به تعطیلی تکالیف الهی شده، امکان تحقق هدف تکالیف الهی - که همان انجام آن توسط مکلفین است - وجود نخواهد داشت و امر الهی بیهوده خواهد بود.

متکلمان معتقدند از آنجا که لطف زمینه‌ساز انجام تکالیف الهی است و شرایط لازم را برای انجام آن فراهم می‌کند و بدون آن امکان انجام تکلیف توسط بندگان وجود ندارد، چنانچه خداوند در صورت توانایی بر فراهم‌کردن زمینه و امکانات لازم به‌منظور انجام تکلیف، آن را فراهم نکند، غرض خود را نقض کرده است؛ امری که انجام آن از سوی حکیم مطلق، کاری بیهوده است.

دوم. بیان ملازمه مقدمه دوم: عقل انسان حکم می‌کند موجودی که حکیم مطلق است،

به موجب حکمت، در انجام افعالش هدف خاصی را دنبال کند. از این رو نباید کاری انجام دهد که او را از رسیدن به اهدافش بازدارد؛ زیرا این عمل چیزی جز نقض غرض نیست، که انجامش از سوی حکیم مطلق، امری محال می‌باشد. آنچه باعث محال بودن نقض غرض است، ملازمه‌ای است که بین نقض غرض و اجتماع نقیضین وجود دارد. توضیح اینکه، نقض غرض از جانب حکیم مطلق، سبب می‌شود درحالی که او حکیم است حکیم نباشد؛ زیرا نقض غرض کاری بیهوده است و انجام آن نشانه فقدان حکمت است. از این رو اگر موجود حکیم درحالی که حکیم است مرتکب فعلی غیرحکیمانه (نقض غرض) شود، در این حال، هم دارای صفت حکمت است (مطابق با فرض) و هم فاقد آن. به عبارت دیگر، انجام فعل غیرحکیمانه به این معناست که فاعل درحالی که این فعل را انجام می‌دهد، دارای وصف حکمت نیست؛ در صورتی که فرض این است که او حکیم است، و این چیزی جز اجتماع نقیضین نیست. برای گریز از این مشکل دو راه پیش روست: یا بگوئیم حکیم مطلق، حکیم مطلق نیست، که خلاف فرض است و یا اینکه نقض غرض را از جانب او محال بدانیم. با ابطال فرض اول، فرض دوم خودبه‌خود اثبات می‌شود؛ فرضی که همان مقدمه دوم (نقض غرض از جانب حکیم مطلق محال است) استدلال ماست. باید توجه داشت که می‌توان با استناد به قاعده حسن و قبح ذاتی و اینکه نقض غرض فعلی قبیح است و انجام آن از سوی حکیم مطلق محال می‌باشد، به اثبات ضرورت لطف پرداخت؛ اما به سبب اینکه همه مسلمین حسن و قبح ذاتی را قبول ندارند، در اینجا از این طریق به اثبات مدعا نمی‌پردازیم، گرچه در قسمت دوم در مورد این قاعده به بحث خواهیم پرداخت.

سوم. نتیجه: با کنار هم قرار دادن مقدمه اول و دوم در این استدلال و حذف حد وسط، اثبات می‌شود واجب نبودن لطف بر حکیم مطلق، مستلزم امری محال است و به موجب این ملازمه، خود نیز محال می‌باشد. بنابراین با توجه به اینکه فرض خلف، مستلزم محال است و ارتفاع نقیضین نیز محال می‌باشد، نقیض فرض خلف - که همان مدعای متکلمان است - صحیح خواهد بود و ادعایشان به اثبات می‌رسد.

دو. اثبات وجود امام معصوم

۱. لطف مقتضای جود و کرم الهی

چنان که گذشت، سید مرتضی و شیخ طوسی با استناد به حکمت الهی، به اثبات وجوب لطف بر حکیم مطلق پرداخته‌اند. ولی شیخ مفید برخلاف آنها با استناد به جود و کرم الهی درصدد اثبات این قاعده برآمده است. او در کتاب *اوائل المقالات* می‌نویسد:

إن ما اوجبه اصحاب اللطف من اللطف، انما وجب من جهة الجود و الكرم، لا من حيث ظنوا ان العدل اوجبه و انه لو لم يفعله لكان ظلما. (مفید، ۱۴۱۲: ۴ / ۵۹)

لطفی را که قائلین به آن، معتقد به وجوب آن هستند، به خاطر جود و کرم الهی واجب است، نه از این نظر که خداوند عدل است و اگر لطف نداشته باشد ظالم است.

شیخ مفید معتقد است آنچه لطف را بر خداوند واجب می‌کند، صفت جود و کرم اوست. صورت استدلال او از این قرار است:

۱۵۱: لطف بر خداوند واجب است.

مقدمه یک: لطف، نوعی جود و کرم است.

مقدمه دو: جود و کرم بر خداوند واجب است.

نتیجه: لطف بر خداوند واجب است.

اول. تبیین مقدمه اول: در اصطلاح متکلمان، لطف در حکم ابزاری است که راه را برای انجام واجبات هموار می‌کند و در ترک محرّمات به انسان کمک می‌نماید. (حلی، ۱۴۰۷: ۳۲۴) با توجه به اینکه هدف انسان از زندگی، رسیدن به کمال مطلوب و قرب الهی است، هر ابزار و وسیله‌ای که در اختیار او قرار گیرد و او را در پیمودن این راه کمک کند و به مقصود نزدیک نماید، به منزله نوعی نعمت است که در اختیارش قرار گرفته است. چون انسان بر خدا حقی ندارد، در اختیار قرار گرفتن این ابزار، نوعی بخشش و کرم از جانب خداوند است.

دوم. تبیین مقدمه دوم: خداوند متعال به موجب صفت کمال مطلقش (صدرالدین

شیرازی، ۱۳۸۷: ۶ / ۱۷۴، ۳۰۷ و ۳۶۸؛ عبودیت و مصباح، ۱۳۸۶: ۱۲۴ به بعد) همه

کمالات وجودی و صفات کمالی را داراست. جود و کرم نیز بر وجود نوعی کمال در موصوفش دلالت دارد، پس خداوند متعال این وصف را دارد.

از آنجا که ذات خداوند نامحدود است و صفات الهی نیز عین ذات اوست، هر وصف کمالی که به خداوند متعال منسوب شود، نامحدود و نامتناهی خواهد بود. به همین دلیل، جود و کرم او نیز نامحدود است و در صورتی که موجودی ظرفیت و شایستگی لازم را داشته باشد، جود و کرم او را دریافت خواهد کرد. بنابراین اگر انسانی شایسته جود و کرم الهی باشد، بر خداوند لازم است او را از جود و کرم خویش بهره‌مند سازد و این به معنای واجب بودن جود و کرم بر خداوند است.

۲. چگونگی استدلال بر لطف بودن وجود امام معصوم

با اثبات وجوب لطف بر خداوند متعال، گام اول اثبات ضرورت وجود امام معصوم برداشته شد. هدف ما در گام دوم، اثبات این نکته است که وجود امام معصوم از مصادیق لطف بوده و در نتیجه، وجودش لازمه ذات الهی و واجب است. صورت استدلال متکلمان برای اثبات لطف بودن وجود امام چنین است:

مقدمه یک: وجود امام معصوم لطف است.

مقدمه دو: لطف، بر حکیم واجب است. (در بخش اول، این مقدمه اثبات شد)

نتیجه: وجود امام معصوم بر حکیم واجب است.

برای روشن شدن مفاد استدلال مقدمه اول، آن را به تفصیل مورد بررسی قرار داده و با ضمیمه آن به نتیجه مرحله قبل، درصدد اثبات مدعا برمی‌آئیم.

تبیین مقدمه اول (لطف بودن وجود امام معصوم)

سید مرتضی (سید مرتضی، ۱۴۱۱ ب: ۱ / ۴۷) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۳: ۱ / ۱۱۲) برای اثبات ضرورت وجود امام و لطف بودن آن، ابتدا با تکیه بر حکم عقل، ضرورت وجود رئیس و رهبر را در هر جامعه‌ای به اثبات می‌رسانند و سپس اثبات می‌کنند رئیس و رهبر جامعه نمی‌تواند کسی غیر از امام معصوم باشد.

یک. ضرورت عقلانی وجود امام و رهبر در جامعه

عقل انسان حکم می‌کند برای اجتناب از اختلاف و تأمین مصالح فردی و اجتماعی، باید در مرحله اول، قوانین و مقرراتی وضع شود. این عمل به وسیله خداوند و از طریق وحی انجام پذیرفته است، که ضرورتش در جای خود به اثبات رسیده است. در مرحله بعد باید قوانین در جامعه اجرا شود و تا زمانی که به مرحله اجرا نرسد، هدف آن - که تأمین مصالح اجتماعی انسان است - محقق نخواهد شد. (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۴۸۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۶: ۳۶۰؛ همو، ۱۳۵۴: ۴۸۸؛ همو، ۱۳۸۷: ۵ / ۱۳؛ طباطبایی، ۱۹۷۳: ۲ / ۱۴۷ - ۱۱۵)

با توجه به اینکه وضع قانون، تا هنگام پیاده‌شدن و اجرای آن محقق نخواهد شد، و تحقق این امر نیز جز با وجود مجری و اجراکننده‌ای صالح ممکن نیست، عقل به ضرورت وجود چنین شخصی حکم می‌کند؛ شخصی که می‌تواند با حکم‌فرما کردن قانون در جامعه، سعادت فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی را برای انسان به‌ارمغان آورد. بنابراین می‌توان گفت نه تنها وجود قانون در جامعه ضرورت دارد بلکه وجود مجری و ضامن اجرایی هم به حکم عقل، ضروری و واجب است. (سید مرتضی، ۱۴۱۱ ب: ۱ / ۳۰۹؛ همان: ۲ / ۲۹۳؛ همان: ۳ / ۲۰؛ همو، ۱۴۱۱ الف: ۴۰۹؛ طوسی، ۱۳۵۸: ۳۴۸؛ همو، ۱۳۸۳: ۱ / ۷۰)

دو. عصمت، لازمه امامت و رهبری

آنچه در مرحله قبل اثبات شد، ادعایی نیست که مربوط به مسلمانان و شیعیان باشد، بلکه مسئله‌ای است مورد پذیرش همه انسان‌ها. از این‌رو در این مرحله هنوز مدعای متکلمان شیعه مبنی بر ضرورت وجود امام معصوم در هر جامعه‌ای به اثبات نرسیده است؛ زیرا این استدلال فقط ضرورت وجود امام و رهبر را در هر جامعه‌ای اثبات می‌کند؛ اعم از اینکه این شخص معصوم، یا غیرمعصوم باشد. به همین سبب اثبات عصمت امام و رهبر جامعه (سید مرتضی، ۱۴۱۱ ب: ۲ / ۲۹۳) به استدلال دیگری نیازمند است، که بدان می‌پردازیم.

بنابر آنچه مطرح شد، علت اصلی نیاز به امام و رئیس در جامعه از دیدگاه متکلمان، فراهم آوردن زمینه انجام قانون و در نتیجه، برقراری نظم اجتماعی و گام برداشتن در جهت نیل به سعادت است. فلسفه وجود امام و رهبر نیز چیزی جز اجرای این قانون و هدایت سایر انسان‌ها نیست. به خوبی روشن است چنانچه شخصی که امامت و رهبری جامعه را برعهده می‌گیرد توانایی تشخیص راه صحیح را نداشته و از خطا ایمن نباشد، خود نیز نیازمند امام و رهبری خواهد بود تا رهبری‌اش کند و اگر امام و رهبر یادشده نیز از خطا ایمن نباشد، بازهم نیازمند امامی دیگر خواهد بود، تا جایی که این سلسله تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند و امر به تسلسل می‌انجامد. این در حالی است که عقل جمعی نخبگان جامعه برای جلوگیری از خطا و ضمانت اجرای صحیح قانون نیز کارگشا نخواهد بود؛ زیرا تعداد افراد هر قدر هم که زیاد باشد، احتمال و میزان خطا را کاهش می‌دهد، ولی به مصونیت از خطا نمی‌انجامد و همواره احتمال خطا اجرای صحیح قانون را ناممکن خواهد ساخت. با توجه به این نکته، سه گزینه پیش روی ما قرار دارد که فقط یکی از آنها را می‌توانیم برگزینیم:

یک. دست برداشتن از نظریه ضرورت وجود امام و رهبر در جامعه، که امری خلاف حکم عقل و استدلال عقلی است.

دو. پذیرفتن تسلسل و پذیرش وجود امام غیر معصوم، که مستلزم ارتکاب محال است و قابل پذیرش نیست.

سه. پذیرفتن نظریه ضرورت وجود امام معصوم، که همان نظریه مکتب تشیع است؛ نظریه‌ای که با محال بودن دو فرض نخست، خودبه‌خود اثبات می‌شود.

سه. لطف بودن تعیین امام معصوم

نیاز به قاعده لطف هنگامی نمایان می‌شود که درصدد تعیین امام معصوم باشیم؛ زیرا افراد جامعه با ابزارهای معمولی، توانایی شناسایی و انتخاب انسان معصوم را ندارند از این رو عقل انسان به ضرورت تعیین امام معصوم از جانب خداوند متعال و معرفی او به مردم حکم می‌کند؛ چراکه از سویی با برهان قاطع، کمال مطلق و خیرخواهی خداوند را

ثابت می‌کند و از سوی دیگر درمی‌یابد که انسان به‌تنهایی قدرت شناخت امام معصوم را ندارد. روشن است که امام معصوم با رهبری خردمندانه و ایمن از خطای خود، زمینه انجام اعمال صالح و طاعت خداوند را برای انسان‌ها فراهم می‌کند و با برچیدن زمینه گناه، آنها را از پلیدی دور نگاه می‌دارد؛ امری که در اندیشه متکلمان «لطف» نام گرفته است. بنابراین اثبات می‌شود وجود امام معصوم، لطف خداوند و نشانه بخشنده‌گی اوست.

چهارم. نقد و بررسی

استدلال اول به‌دنبال اثبات ضرورت وجود امام از طریق قاعده لطف بود. بدین منظور ابتدا وجوب لطف به‌اثبات رسید و سپس لطف‌بودن وجود امام مبرهن شد. در استدلالی که گذشت، حیات اجتماعی انسان مورد توجه قرار گرفت و اثبات شد که انسان در حیات اجتماعی خود، نیازمند امام است. گرچه این استدلال تا این حد پذیرفتنی است، اما تمام مدعای مکتب تشیع را به‌اثبات نمی‌رساند.

توضیح اینکه، اسلام، هم برای زندگی فردی و هم برای زندگی اجتماعی قوانین، و احکامی دارد. در استدلال اول اثبات شد که انسان برای اجرای قوانین اجتماعی، به وجود امام معصوم نیازمند است. این در حالی است که احکام اجتماعی فقط بخشی از احکام اسلام است. حوزه حیات فردی نیز دارای احکامی است که آگاهی از آن بدون وجود امام معصوم ممکن نیست؛ اما در استدلال یادشده، احکام این حوزه مورد غفلت قرار گرفت و ضرورت وجود امام در این بخش فراموش شد. بنابراین اگر انسان، فقط حیات فردی داشته باشد و هیچ ارتباطی با سایر انسان‌ها نداشته باشد، طبق این استدلال به امام نیازمند نخواهد بود؛ در صورتی که از دیدگاه مکتب تشیع، وجود امام برای چنین انسانی نیز ضرورت دارد؛ امری که استدلال مورد بحث، از اثبات ضرورت آن ناتوان است.

افزون بر این، کلمات و سخنان شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۵۸: ۳۴۸) و سید مرتضی (۱۴۱۱ ب: ۱ / ۳۰۹؛ همان: ۲ / ۲۹۳) در مورد اثبات ضرورت وجود امام معصوم، مطلق است و همه مکلفین را در همه زمان‌ها و مکان‌ها دربرمی‌گیرد. بنابراین انسان نه‌تنها در زندگی اجتماعی به امام معصوم نیاز دارد، در زندگی فردی نیز نیازمند وجود امام خواهد

بود. در نتیجه، استدلالی که برای اثبات این ادعا ارائه می‌شود، می‌بایست ضرورت وجود امام معصوم را، هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی اثبات کند؛ درحالی‌که دلیل ارائه‌شده، فقط ضرورت وجود امام معصوم را در بعد اجتماعی اثبات می‌کند.

همچنین با توجه به اینکه از دیدگاه متکلمان، لطف به معنای امری است که زمینه انجام تکالیف و ترک معاصی را فراهم می‌سازد، پذیرش وجوب لطف بر خداوند متعال، مستلزم اثبات ضرورت تکلیف است. این امر در استدلال یادشده مورد توجه قرار نگرفته است؛ هرچند در سایر کلمات آنان وجوب تکلیف از جانب خداوند به اثبات رسیده است. (طوسی، ۱۴۰۰: ۶۴؛ همو، ۱۳۶۲: ۱۷۳؛ سید مرتضی، ۱۴۱۱ الف: ۱۱۰)

ب) استدلال از راه محال بودن تکلیف بمالایطاق

شیخ مفید در یکی از استدلال‌های عقلی خود برای اثبات ضرورت وجود امام معصوم و شناخت او، از این قاعده استفاده کرده است. او در کتاب *الافصاح فی الامامة* در پاسخ کسی که ضرورت شناخت امام معصوم و معرفت نسبت به او را مورد تردید قرار داده بود، شناخت امام را یکی از مهم‌ترین واجبات اسلام معرفی می‌کند و برای اثبات این ادعا در ضمن دلیل عقلی چنین می‌گوید:

ما دریافته‌ایم مردم در امور شرعی به ائمه وابسته‌اند، و این وابستگی شناخت دقیق ائمه را بر آنها واجب می‌کند. در غیر این صورت، تکلیفی که به آن مکلف شده‌اند ... تکلیف بمالایطاق خواهد بود و چون محال است خداوند حکیم و رحیم این‌گونه تکلیف کند، پس معلوم می‌شود خداوند متعال شناخت ائمه را بر ما واجب کرده است و راه شناخت آنها را بر ما نمایانده است. (مفید، ۱۴۱۲: ۸ / ۲۹)

همان‌طور که از این عبارت به دست می‌آید، شیخ مفید در این استدلال به دنبال اثبات ضرورت معرفت و شناخت امام است (مفید، ۱۴۱۲: ۸ / ۲۷) و به‌طور صریح به اثبات ضرورت وجود امام معصوم نمی‌پردازد؛ بلکه به‌طور ضمنی با تکیه بر این استدلال و با اتکا به ضرورت شناخت امام معصوم، به ضرورت وجود او نیز پی می‌برد.

به عبارت دیگر، بحث او در اینجا بحثی معرفت‌شناسانه است، نه وجودشناسانه؛ اما با اندکی دقت می‌توان دریافت که پذیرش ضرورت معرفت و شناخت امام، مستلزم پذیرش ضرورت وجود او نیز می‌باشد؛ زیرا شناخت و معرفت امام معصوم فرع بر وجود او است و در سایه وجود او امکان‌پذیر می‌گردد. بنابراین، چون انجام افعال بی‌پهوده از سوی موجود حکیم محال است، امکان ندارد چنین فعلی از خداوند متعال - که حکیم مطلق است - سرزند. از این‌رو از امر به شناخت ائمه - که از جانب خداوند متعال صادر شده - می‌توان به ضرورت وجودشان پی برد و بدین ترتیب معرفت و شناخت امام، مقدمه اثبات وجود او می‌شود. بنابراین در صورت پذیرش ضرورت شناخت ائمه، لوازم آن را نیز باید پذیرفت و وجود امام، یکی از این لوازم است.

با توجه به نکات یادشده می‌توان گفت با اثبات ضرورت معرفت و شناخت امام، ضرورت وجود او نیز به‌طور ضمنی اثبات می‌شود. به همین دلیل، می‌توان استدلال معرفت‌شناختی شیخ مفید را استدلالی برای اثبات ضرورت وجود امام نیز تلقی کرد. برای تحلیل بهتر این استدلال ابتدا هر یک از مقدمات استدلال را مورد توجه قرار می‌دهیم.

۱. مردم در امور شرعی به ائمه وابسته‌اند. (فإننا وجدنا الخلق منوطین بالأئمة فی الشرع)

۲. این نیاز، شناخت ائمه را بر مردم واجب می‌کند. (إناطة یجب بها علیهم معرفتهم

علی التحقیق)

۳. چنانچه چنین شناختی ممکن نباشد، تکلیف به رجوع به ائمه درحالی‌که شناختشان

ممکن نیست، تکلیف بمالایطاق خواهد بود. (وإلا كان ما کلفوه من التسلیم لهم ... ، تکلیف

مالایطاق)

۴. تکلیف بمالایطاق از سوی حکیم مطلق، محال است. (ولما استحال ذلك علی الحکیم

الرحیم سبحانه)

۵. بنابراین از آنجاکه خداوند برای انسان‌ها تکالیفی را وضع کرده است که پی‌بردن به آن

بدون شناخت ائمه و استفاده از علمشان ممکن نیست، عقل انسان حکم می‌کند شناخت ائمه

- که مقدمه شناخت تکالیف است - واجب می‌باشد. (ثبت أنه فرض معرفة الأئمة)

اثبات وجوب عقلی شناخت امام علیه السلام

شیخ مفید در این استدلال تلاش می‌کند با روشی عقلی اثبات کند «شناخت ائمه واجب است». او برای اثبات این ادعا از برهان خلف بهره می‌گیرد و نشان می‌دهد نقیض این ادعا مستلزم امری محال است و نمی‌تواند صحیح باشد. در نتیجه، چون ارتفاع نقیضین محال است، اصل گزاره - که همان مدعای اوست - اثبات می‌شود. می‌توان استدلال او را چنین صورت‌بندی کرد:

ادعا: شناخت امام واجب است. (عقلاً)

استدلال: (برهان خلف)

مقدمه یک: عدم وجوب شناخت امام، مستلزم تکلیف بمالایطاق است.

مقدمه دو: تکلیف بمالایطاق محال است.

نتیجه: عدم وجوب شناخت امام، محال است.

چون فرض مقدمه اول به امری محال (تکلیف بمالایطاق) می‌انجامد، پی می‌بریم این فرض صحیح نیست و بنا بر قاعده «امتناع ارتفاع نقیضین» (طوسی، ۱۴۰۳: ۱ / ۱۳۲ و ۱۳۵) نقیض آن - که همان اصل مدعاست (وجوب شناخت امام) - صحیح می‌باشد و به اثبات می‌رسد. برای بررسی بهتر، هریک از مقدمات این استدلال به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد.

یک. تبیین مقدمه اول

مقدمه اول استدلال (عدم وجوب شناخت امام، مستلزم تکلیف بمالایطاق است) بر چند

پیش‌فرض مبتنی است که عبارتند از:

یک. انسان مکلف است.

دستیابی به بسیاری از کمالات ممکن برای انسان در گرو انجام اعمالی است که تنها خداوند متعال از آنها با خیر است. خداوند این دستورات را در قالب اوامر و تکالیف به انسان ابلاغ می‌کند. (طوسی، ۱۳۵۸: ۴۳۶ و ۴۴۴؛

حلی، ۱۴۰۷: ۳۱۹)

دو. عمل به تکلیف در گرو آگاهی و شناخت تکلیف است.

انسان در صورتی می‌تواند به تکلیف خود عمل کند که از آن آگاه باشد. بر همین اساس، عقل انسان که انجام تکلیف را واجب می‌داند و تحقق آن را در گرو تحقق مقدمات می‌بیند، به وجوب مقدمات نیز حکم می‌کند. یکی از این مقدمات، شناخت و معرفت نسبت به تکالیف است.

سه. امامان معصوم راه شناخت تکالیف‌اند. (مدعای شیخ مفید) از این رو فقط با شناخت و مراجعه به آنها می‌توان به تکالیف دست یافت.

بنابراین برای اینکه بتوانیم در امور دینی به ائمه مراجعه کنیم، باید پیش‌تر آنها را شناخته باشیم. اگر مکلف، درحالی که ائمه را نمی‌شناسد، مأمور به مراجعه به آنها شود، مأمور به کاری شده است که قدرت انجام آن را ندارد، و این چیزی جز تکلیف بمالایطاق نیست. به همین سبب می‌بایست ابتدا شناخت امام بر مکلف واجب شود و سپس برای آگاهی از تکالیف‌هایش مأمور مراجعه به امام شود.

دو. تبیین مقدمه دوم

یکی از صفات کمالی خداوند حکمت اوست. حکمت به معنای انجام افعال در کامل‌ترین شکل آن. (حلی، ۱۴۰۷: ۳۰۱) به موجب این وصف، ضروری است هر فعلی که از جانب خداوند صادر می‌شود به صورتی باشد که بیشترین کمال ممکن را دربرداشته باشد؛ زیرا در غیر این صورت، تناسبی با ذات الهی و صفات او نخواهد داشت و انجامش از سوی خداوند محال خواهد بود. به دلیل اینکه دستورهای الهی مشمول این قاعده است، ضروری است در کامل‌ترین شکل ممکن از جانب او صادر شود.

یکی از عواملی که می‌تواند در کمال و اتقان یک فعل تأثیرگذار باشد، هدفمند بودن و ترتب غرض معقول بر آن است. این مسئله در مورد دستورهای خداوند نیز جاری است. به عبارت دیگر، نباید دستوری که از جانب او صادر می‌گردد بیهوده و عبث باشد. لازم است همه جهات حسن در آن ملاحظه گردد؛ جهاتی که از جهتی با امرکننده و از جهتی با امرشونده و مکلف در ارتباط است. روشن است دستوری که از جانب خداوند برای

بندگان صادر می‌شود - اگر برای آزمایش آنها نباشد - در صورتی معقول و انجام‌پذیر خواهد بود که مکلف توانایی انجام آن را داشته باشد. در غیر این صورت، صدور چنین دستوری از جانب خداوند - که حکیم مطلق است - کاری عبث خواهد بود و ثواب و عقاب مکلف براساس آن، چیزی جز ظلم در حق مکلف نخواهد بود. از این رو برخی متکلمان، از جمله شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۲: ۸ / ۲۹؛ حلی، ۱۴۰۷: ۳۲۴) با توجه به حکمت الهی و لوازم آن بر این باورند که تکلیف بمالایطاق با حکمت الهی ناسازگار بوده، انجامش از سوی خداوند متعال محال و ناممکن است.

سه. نقد و بررسی

برخلاف استدلال اول که صرفاً ضرورت وجود امام معصوم را در حیات اجتماعی به اثبات می‌رساند، استدلال دوم - که از جانب شیخ مفید ارائه شده است - چنین ضرورتی را، هم در حیات اجتماعی و هم در زندگی فردی به اثبات می‌رساند. به همین دلیل دچار اشکال استدلال اول نیست و در صورت تمام بودن مقدمات، ضرورت وجود امام معصوم را به طور مطلق اثبات می‌کند. آنچه باعث تقویت استدلال از این نظر شده است، تأکید بر مکلف بودن انسان و لزوم رجوع او به امام معصوم به طور مطلق است؛ اطلاقی که هم احکام اجتماعی و هم احکام و قوانین فردی را دربرمی‌گیرد و شیخ مفید هم بدان اشاره کرده است. (مفید، ۱۴۱۲: ۸ / ۲۹)

با وجود قوت این استدلال نسبت به استدلال اول، توجه به دو نکته درباره آن ضروری به نظر می‌رسد؛ نکاتی که موجب تضعیف این استدلال است و اعتبار آن را خدشه‌دار می‌کند.

اول. مقدمات غیرمبیین: همان طور که در استدلال دوم مطرح شد، مکلف بودن انسان رکن اصلی این استدلال به شمار می‌رود؛ رکنی که خود، مستلزم پذیرش ضرورت نبوت و لزوم نزول وحی است. روشن است که ضرورت نبوت و مکلف بودن انسان، بدیهی نیست و پذیرش آن نیازمند تبیین و اثبات می‌باشد. این در حالی است که این مطلب در کلام شیخ مفید مسلم انگاشته شده، تبیین روشنی برای اثبات آن ارائه نشده است. البته این

احتمال وجود دارد که شیخ مفید باتوجه به اینکه مخاطبش یک مسلمان بوده و هر مسلمانی ضرورت نبوت و لزوم تکلیف را قبول دارد، از اثبات این مقدمات چشم‌پوشی کرده و برای جلوگیری از طولانی‌شدن کلام بدان نپرداخته است.

دوم. مصادره به مطلوب^۱ بودن استدلال: استدلال شیخ مفید برای اثبات ضرورت شناخت امام معصوم، در پاسخ به پرسشی است که در مورد ضرورت شناخت امام مطرح شده است. در این گفتگو پرسشگر می‌خواهد بداند آیا در امور دینی به‌امام نیازی هست، و معرفت و شناخت او برای مکلفین ضرورت دارد؟ شیخ مفید در پاسخ به آن، معرفت و شناخت امام را برای مکلفین ضروری می‌داند. در واقع، این پاسخ همان ادعای مکتب تشیع در مورد امام معصوم است. به همین سبب ضروری است استدلال به صورتی تنظیم شود که در پایان این مدعا، به‌عنوان نتیجه آن به‌اثبات برسد. از این رو طبق قواعد منطقی، مدعا یا نقیض آن، نباید به هیچ‌وجه مقدمه این استدلال قرار گیرد؛ درحالی‌که همین مدعا در مقدمه اول استدلال ذکر شده است و استدلال را با مغالطه همراه کرده، اعتبار آن را از بین برده است.

توضیح مطلب اینکه، مقدمه اول استدلال شیخ مفید این است که مردم در امور دینی به امام نیاز دارند. این مقدمه به‌طور ضمنی ضرورت شناخت امام را دربردارد؛ چراکه براساس تعریف امام از دیدگاه شیخ مفید، نیاز مردم به امام فقط نیاز معرفتی است و نیاز وجودی نیست. نیاز معرفتی مردم هم به‌سبب فراگیری تکالیفشان از امام برای عمل به آن است. پس هنگامی که گفته می‌شود مردم به امام نیاز دارند، در حقیقت گفته شده است، مردم به شناخت امام نیاز دارند. بنابراین مضمون مقدمه اول این است که شناخت امام برای مکلفین ضرورت دارد.

اگر این جمله را - که لازمه مقدمه اول است - در کنار مدعا - که معرفت و شناخت

۱. استدلالی که در آن قضیه‌ای را که به‌دنبال اثبات آن هستیم، مقدمه استدلال قرار دهیم و در حقیقت، مطلوب را با خودش اثبات کنیم، «مصادره به مطلوب» نام دارد. (خوانساری، ۱۳۷۶: ۲ / ۲۴۵)

امام برای مکلفین ضروری است - قرار دهیم، درمی یابیم که این مقدمه، همان مدعاست و موجب مصادره به مطلوب بودن استدلال و باطل شدن آن است.

ج) استدلال از راه نیاز شریعت به حافظ

باتوجه به اینکه دین اسلام آخرین دین الهی است و حفظ و پاسداری از آن واجب است، متکلمان به دنبال اثبات ضرورت وجود امام معصوم هستند. شیخ طوسی در کتاب *الاقتصاد* (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۸۳) و سید مرتضی در کتاب *الدخیره* (سید مرتضی، ۱۴۱۱ الف: ۴۲۴) از قول اصحاب امامیه، برای اثبات ضرورت وجود امام معصوم از راه نیاز شریعت به حافظ وارد می شوند. آنها با توجه به ابدی و قابل نسخ نبودن شریعت اسلام، ضمن استدلالی، اثبات می کنند شریعت ابدی نیازمند حافظ است و این حافظ باید معصوم باشد. صورت استدلال آنان از این قرار است:

مقدمه یک: اسلام شریعتی ابدی است.

مقدمه دو: شریعت ابدی نیازمند حافظی معصوم است.

نتیجه: شریعت اسلام نیازمند حافظی ابدی است.

یک. تبیین مقدمه اول

در طول تاریخ همواره دین ها و شریعت های گوناگونی از جانب خداوند برای هدایت انسان ها فرستاده شده است که به مرور زمان دچار دگرگونی و تغییرات فراوانی شده اند؛ به طوری که از ادیان و شریعت های اولیه چیزی جز نام باقی نمانده است.

به دلیل اینکه سنت الهی بر این قرار گرفته که انسان در مسیری معین به سوی او گام بردارد، خداوند متعال همواره برای جبران کاستی ها و تحریف هایی که در ادیان پیشین روی داده است، پیامبران دیگری را برانگیخته تا با آوردن دینی جدید، کاستی های ادیان پیشین جبران شود و احکام تحریف شده تصحیح گردد.

این امر تا جایی ادامه پیدا کرد که انسان به مرحله ای از رشد و کمال رسید و توانست با ابزارهای که در اختیار دارد، دین و شریعت الهی را حفظ کند. توانایی انسان برای حفظ

شریعت و پاسداری از میراث پیامبران، باعث شد سلسله نبوت به پایان راه خود برسد و دیگر نیازی به فرستادن پیامبری جدید نباشد.

گرچه رشد و تکامل انسان باعث ختم سلسله نبوت شد، اما رخ دادن حوادث جدید و مطرح شدن مسائل نو، باز هم حیات و ادامه شریعت را با مشکل روبه‌رو ساخت. در نتیجه، گرچه نیازی به فرستادن پیامبری جدید احساس نمی‌شود، اما روشن است که این شریعت، نیازمند حافظی است تا بقای آن را تضمین کند. سید مرتضی برای اثبات نیاز شریعت به حافظ، از ضرورت اصل نبوت و نیاز به آن کمک می‌گیرد. این امر در آثار فیلسوفان نیز مورد توجه قرار گرفته است. (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۴۸۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۶: ۳۶۰؛ همو، ۱۳۵۴: ۴۸۸؛ همو، ۱۳۸۷: ۵ / ۱۳؛ طباطبایی، ۱۹۷۳: ۲ / ۱۴۷ - ۱۱۵) به اعتقاد سید مرتضی همان عاملی که باعث می‌شود خداوند متعال، پیامبران را برای هدایت انسان‌ها بفرستد، ضرورت وجود حافظ دین را نیز ایجاب می‌کند. از این رو، او لازمه وجود دین و ابدی بودن آن را وجود حافظ برای دین می‌داند.

بنابراین می‌توان گفت همان‌طور که حکمت الهی، فرستادن انبیا را واجب می‌کند، وجود حافظ را نیز ایجاب می‌کند؛ زیرا در صورتی که انبیا فرستاده نشوند، غرض خداوند از خلقت انسان - که عبادت او و پیمودن راه کمال است - تأمین نمی‌شود و چون دین اسلام دین خاتم است، تأمین غرض آن در گرو باقی ماندن آن است و در صورت تحریف و تغییر، باز هم هدف الهی از بعثت انبیا محقق نخواهد شد، مگر اینکه حافظی برای این دین وجود داشته باشد؛ حافظی که در مقام جانشینی پیامبر اسلام ﷺ به حفاظت و پاسداری از دین او بپردازد.

دو. تبیین مقدمه دوم

سید مرتضی معتقد است همان‌طور که لازم است آورنده دین معصوم باشد، لازم است حافظ آن هم دارای این وصف باشد، زیرا در غیر این صورت، معلوم نیست هدف از ارسال انبیا و نزول دین تأمین شود؛ چراکه معصوم نبودن حافظ موجب می‌شود در رفتار و اعمالی که برای حفظ دین انجام می‌دهد همواره احتمال خطا وجود داشته باشد، که خود

موجب سلب اطمینان از اوست و وجود حافظ را لغو خواهد کرد. افزون بر اینکه اگر امام معصوم نباشد، او نیز نیازمند امام و رهبری خواهد بود و اگر او هم معصوم نباشد، این سلسله تا بی‌نهایت ادامه پیدا خواهد کرد و به تسلسل محال خواهد انجامید. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷: ۵ / ۲۹۹)

نتیجه

با توجه به مطالبی که مطرح شد می‌توان گفت بخشی از مدعی مکتب تشیع در مورد ضرورت وجود امام معصوم، با استدلال اول و سوم اثبات‌پذیر است و اثبات بخش دیگر آن، تلاشی مضاعف می‌طلبد؛ تلاشی که از سوی برخی فیلسوفان (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷: ۵ / ۱۳۶) صورت گرفته و به اثبات ولایت تکوینی امام انجامیده است. بنابراین می‌توان گفت مدعی مکتب تشیع در مورد ضرورت وجود امام معصوم، پشتوانه عقلی دارد و با استدلال عقلی اثبات‌پذیر است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. سید رضی، ۱۳۷۱، *نهج البلاغه*، ترجمه دکتر شهیدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ ق، *الشفای الالهیات*، قم، منشورات مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی.
۴. ابن منظور، ۱۹۹۶ م، *لسان العرب*، بیروت، دار احیا التراث العربی.
۵. الامین، محسن، ۱۴۰۳ ق، *اعیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۶. جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷، *امامت پژوهی*، زیر نظر محمود یزدی مطلق، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

۷. حلی، جمال‌الدین، ۱۴۰۷ ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۸. خرازی، محسن، ۱۴۱۳ ق، *المقالات و الرسائل (مجموعه مقالات شیخ مفید)*، قم، کنگره هزاره شیخ مفید.
۹. _____، ۱۴۱۸ ق، *بداية المعارف الالهية*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۰. خوانساری، محمد، ۱۳۷۶، *فرهنگ اصطلاحات منطقی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۴۱۸ ق، *القواعد الکلامیه*، قم، اعتماد.
۱۲. سید مرتضی، الموسوی البغدادی، ۱۴۰۵ ق، *رسائل الشریف المرتضی*، تقدیم و اشراف احمد الحسینی، قم، دارالقرآن الکریم.
۱۳. _____، ۱۴۱۱ الف، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق احمد حسینی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۴. _____، ۱۴۱۱ ب، *الشافی فی الامامة*، تهران، مؤسسه الصادق.
۱۵. صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، ۱۳۵۴، *المبداء و المعاد*، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران.
۱۶. _____، ۱۳۴۶، *شواهد الربوبیه*، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد.
۱۷. _____، ۱۳۸۷، *شرح اصول کافی*، تصحیح سبحانعلی کوشا، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۹۷۳ م، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۹. طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۲، *مجمع البحرین*، تهران، کتابفروشی مرتضوی.

۲۰. طوسی، نصیرالدین محمد بن حسن، ۱۳۶۲، تمهید الاصول فی علم الکلام، ترجمه و تصحیح عبدالمحسن مشکوةالدینی، تهران، دانشگاه تهران.
۲۱. _____، ۱۳۸۳ ق، تلخیص الشافی، نجف اشرف، مطبعة آداب.
۲۲. _____، ۱۴۰۰ ق، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، تهران، مکتبه جامع چهلستون.
۲۳. _____، ۱۴۰۳ ق، شرح الاشارات و التنبیها، قم، دفتر نشر کتاب.
۲۴. _____، بی تا، الرسائل العشر، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۲۵. عبودیت، عبدالرسول و مجتبی مصباح، ۱۳۸۶، مبانی اندیشه اسلامی (۲) (خدائشناسی فلسفی)، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۲۶. فؤاد عبدالباقی، محمد، ۱۳۷۴، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران، اسلامی.
۲۷. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، گوهر مراد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۸. کریمی زنجانی، محمد، ۱۳۸۱، مدخل «شیخ مفید»، مندرج در: دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۰، زیر نظر صدر حاج سیدجوادی و دیگران، تهران، نشر شهید سعید محبی، ص ۱۸۵ - ۱۷۸.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، بی تا، الاصول من الکافی، تهران، الحیدری.
۳۰. لطیفی، رحیم، ۱۳۸۷، امامت و فلسفه خلقت، قم، مسجد مقدس جمکران.
۳۱. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۲. محمدزاده، محمد، ۱۳۸۱، مدخل «شیخ طوسی»، مندرج در: دایرةالمعارف تشیع، ج ۱۰، زیر نظر صدر حاج سیدجوادی و دیگران، تهران، نشر شهید سعید محبی، ص ۱۷۷ - ۱۷۲.

۳۳. مصطفوی، حسن، ۱۳۸۵، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.

۳۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.

۳۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان ابن المعلم ابی عبدالله العکبری البغدادی، ۱۴۱۲ ق، *مصنفات الشیخ المفید*، تحقیق ابراهیم انصاری، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید.

۳۶. مکدرموت، مارتین، ۱۳۷۲، *اندیشه های کلامی شیخ مفید*، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.

۳۷. النسفی، میمون بن محمد، ۱۹۹۳ م، *تبصرة الادلة فی اصول الدین*، تحقیق کلود سلامة، دمشق، الجفان والجابی للطباعة و النشر.

۳۸. یثربی، یحیی، ۱۳۸۳، *فلسفه امامت با دو رویکرد فلسفی و عرفانی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۳۹. یزدی مطلق، محمود، ۱۳۸۲، *اندیشه های کلامی شیخ طوسی*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.